

# اعصار چهارگانه ادبی

اگر از منظره ذوق سلیم در فضای گلستان ادبیات و اشعار ادوار پیشینه ایران نظر افکنیم اشعه ابصار ما را دیوار ابتدای قرن چهارم هجری محدود ساخته و ماورای خویش را از دیدار حاجب و مانع می‌شود.

زیرا در مقابل قرون قبل از هجرت، انقلاب و حوادث روزگار پرده‌های ضخیم آویخته و باینکه گلستان شعروادب در آن قرون از قرون او آخر مسلم شاداب‌تر بوده است امروز مردمک چشم دانش از تفریح و تماشای آن فضای دلگشا محروم است.

پس از هجرت هم‌تاسه قرن تسلط خلفای تازی همواره فصل‌خزان این گلستان بود و اگر بحکم طبیعت گل ادبی می‌شکفت یا نهال شعری رستن می‌گرفت و اوراق گل را بدست بادیداد داده و نهال را تیشه‌ستم بر ریشه میزدند از این روش شعراء این سه قرن انگشت شمار و اشعارن نیز از شماره انگشت نمی‌گذرد.

بنابراین گلستان تفریح ادبی ایران از دو طرف زمان بنخست قرن چهارم و اوایل قرن چهاردهم محدود و بملاحظه ظهور شعراء و ادباء و مقایسه کمیت و کیفیت اشعار این مدت زمان چهار عصر منقسم می‌گردد

عصر ابتداع - عصر انتقال - عصر انسلاخ - عصر انتقال یا توارد

(۱)

عصر ابتداع

این عصر از نخست قرن چهارم با ظهور نخستین شاعر زبر دست ابو عبدالله

جعفر بن محمد رودکی شروع میشود و در آخر قرن هفتم با دوره زندگانی افصح المتکلمین شیخ سعدی شیرازی سپری میگردد .

معانی مبتدعه و مضامین مبتکره و شعرای طرفه برای بدیع کوی از قبیل فردوسی طوسی - نظامی قمی - منوچهری دامغانی - ناصر خسرو اصفهانی کمال الدین اسماعیل اصفهانی حکیم عمر خیام - حکیم سنائی غزنوی - انوری ایوردی - حکیم خاقانی - مولوی رومی - شیخ سعدی شیرازی و دیگران یادگار این عصر و پرورده دامان این قرن میباشد و چون معدودی از شعرای بزرگ مانند خواجه حافظ شیرازی و . . . . . هم فرزندان عصر ابتداع بودند چنین بایستی گفت که آفتاب شعر و ادب در آغاز قرن چهارم از افق آسمان ایران طلوع و در انجام قرن هفتم در مغرب نیستی افول کرد .

شعرای بزرگ عصر ابتداع نه تنها مبدع معانی و مضامین بلکه در سبک و روش شاعرانه نیز هر کدام طریق اختراع و ابتکار بیموده اند .

مثلا فردوسی در پرورش احساسات وطنی و زنده کردن زبان و نام نیاکان و پابنده داشتن شجاعت و بزرگواری و سخاوت که خوی باستانی ایران است اعجاز مسیحا کرده و باندک تامل میتوان دانست که تمام شعرای بزرگ دنیا که این سبک و روش را اختیار کرده اند هر کجا و در هر زبان شاگردان دبستان وی محسوبند .

نظامی مبتدع و مخترع فن افسانه سرائی و (رومان) نویسی است و در طی افسانه‌های شیرین و قصه‌های نمکین خواننده را با سرار طبیعت و رموز حکمت آگاه کرده در تهذیب اخلاق و عادات بشریت هم بر صدر منبر اندرز خوانی مقام دارد .

بهاءالدین مولوی بابر اق حکمت الهی و سمند فلسفه طبیعی در اعلاهی لاهوت و ادنای ناسوت جولان نموده با هزار گونه بیان جهان آدمیت را بازادی و ارستکی و حسن اخلاق و تمدن سوسیالیسمی دعوت میکند -

مصلح الدین شیخ سعدی از منثورہ گلستان و منظومہ بوستان و نعمات طیبات علاوه بر تشریح اخلاق حسنه و تفسیر اصول زندگانی پرده نشینان حجله طبیعت را در بازار جهان بی پرده در برابر چشم عارف و عامی نمایش میدهد و همچون سایر اساتید هر کدام سبکی خاص و روشی مختصر دارند و هیچ کدام را بقیه تقلید بر کردن نیست و از اینجاست که ترازی و فکر از سنجیدن مرآت شعرای بزرگ عاجز است مثلاً قیاسه فردوسی با نظامی و موازنه کمال الدین با ناصر خسرو و سنجیدن سعدی با مولوی از قبیل موازنه عطار - با گل فروش یا مشک با گل است و اصلاً خطاست زیرا مشک را با مشک و گل فروش را نیز با گل فروش باید سنجید پس شعراء و اساتید بزرگ هر یک روش و مقام خاصی دارند و سنجیدن و مزیت دادن یکی بر دیگری خطا و غلط است

باری سخنوران بزرگ نهنکان دریای عصر ابتداع محسوبند و زبان و ادبیات و شرافت و مملکت ما از ایشان زنده و آنان نیز زندگان نیکنام ابدی عالم شعر و ادبند نظامی در این معنی فرماید

تا نگویی سخنوران مردند سر باب سخن فرو بردند

پس صدسال هر که را خواهی سر برارد ز آب چون ماهی

« ۲ »

## عصر انتقال

عصر انتقال از اوایل قرن هشتم ابتدا شده و در اواخر قرن دهم انتها

میپذیرد عمل انتقال را علمای بلاغت هر چند از سرقات شعریه محسوب داشته‌اند ولی چون سرفت غیرظاهر و در لفافه های تودرتو بایک مهارت استادانه مستور است مضموم ندانسته‌اند و در تعریف انتقال گفته‌اند : انتقال آنست که معنائی را شاعری ابتداء در موضوعی بکار برد آنگاه شاعر دیگر همان معنی را با تغییر الفاظ و عبارات در موضوع دیگری استعمال کند

### مثال از اشعاری عرب ببحتر گوید

سلبوا و اشرقت الدماء علیهم      مخمرة فکانهم لم یسلبوا  
 خلاصه معنی پارسی این است که کشته های مسلوب اللباس میدان جنگ  
 از خونهایی که بر بدن آنها می درخشید گوئی جامه سرخ در برداشتند

### متنبی گوید

یس النجیع علیه وهو مجرد      عن غمده فکانهما هو مقمد  
 یعنی شمشیر از غلاف برهنه بواسطه خشکیدن خون بر او گوئی در غلاف جای دارد  
 پس معنائی را که ببحتری ابتداء در موضوع مقتولین بکار برده متنبی انتقالا در موضوع  
 شمشیر استعمال نموده است شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### مثال از اشعار پارسی فردوسی فرموده

که چون بچه شیر نرپروری      چه دندان کند تیز کفر بری  
 چه بازور و با چنگ بر خیزد اوی      پرورده گار اندر آویزد اوی

### شیخ سعدی انتقالا فرموده

یکی بچه گرگ می پرورید      چو پرورد شد خواجه را بر درید  
 معنائی که در شعر اول در موضوع شیر استعمال شده است در شعر

ثانی در موضوع گرك بكار رفته باتقیر الفاظ و عبارات  
مثال دیگر نیز فردوسی فرماید

فروشد ب ماهی و بر شد ب ماه  
بن نیزه و قبه بار گاه  
صبای کاشی گفته

خراشید و بوشید شبرنگ شاه  
ز سم پشت ماهی زدم روی ماه  
در این مثال نیز معانی که در بیت اول ابتداءً در موضوع بن نیزه  
وقبه بار گاه استعمال شده در بیت ثانی در موضوع سم و دم شبرنگ شاه انتقال اکر رفته  
مثال دیگر نیز فردوسی فرماید

جهاندار یزدان پناه من است  
زمین تخت و گردون کلاه من است  
قا آنی بطریق انتقال گوید

چه نم ز بی کلمهی کاسمان کلاه من است  
زمین بساط و درودشت بار گاه من است  
اگرچه این مثال بامثل در صورتی مطابق است که دو فرد از یک نوع  
رادو موضوع قرار دهیم و اگر یک موضوع قرار دهیم چنانکه حق همین است آنگاه  
ممثل این مثال انسلاخ خواهد بود مثال جامع علوم انسانی

« ۳ »

### عصر انسلاخ

عصر انسلاخ از نخست قرن یازدهم هجری ابتداءً در اوایل قرن  
چهاردهم و شاید مقارن طلوع آفتاب مشروطیت خاتمه می پذیرد  
سلخ در عرف بلاغت عبارت است از اینکه معنی باموضوع توأم اخذ  
شوند و بالفاظ و عبارات باهم بکار روند و هر چند گفته اند این عمل در صورتیکه

شاعر منسلخ بهتر از شاعر مبتدع از عهده ادای معنی برآید مذموم نیست ولی ذوق سلیم حکم است که تفاوت بین انتقال و انسلاخ مثل تفاوت بین ابتداع و انتقال و عبارت روشن مثل تفاوت بین خوب و بد است

### مثال از عربی بحتری گوید

و اذا تالق فی الندی **كلامه** المصقول خلت لسانه من غضبه  
یعنی هر گاه کلام درخشنده او در مجلس ظاهر شود گمان میکنی زبان او نمونه شمشیر اوست

### و متنبی گوید

گان السنهم فی النطق قد جعلت علی رما جهم فی الطعن خرصانا  
یعنی گوئی زبان آنها در نطق بیگان تیر آنهاست هنگام طعن پس همان معنی و موضوعی را که بحتری ابتداعاً در بیت خود استعمال کرده متنبی آنسلاً خاباً بتغییر الفاظ و عبارات بکار برده

### مثال از اشعار پارسی شاعری گوید

من از دو روز عمر بتنگم چه میکند بیچاره خضر زندگی جاودانه را

### دیگری گوید

ما از این هستی ده روزه به تنگ آمده ایم وای بر خضر که زندانی عمر ابد است  
شاعریت اول اکنون بر نگارنده مجهول و بیت ثانی را منسوب بصائب میدانند بهر حال هر یک از دو شاعر که از دیگری مؤخر بوده انسلاخ نموده است

### مثال دیگر شاعری میگوید

شخصی بد ما بخلق میگفت ما از بد خود نمیخراشیم  
ما نیکی او بخلق گفتم تا هر دو دروغ گفته باشیم

## دیگری گوید

نظام بی نظام از کافرم خواند چراغ گدب را نبود قروغی  
 مسلمان خوانمش زیرا که نبود سزاوار دروغی جز دروغی  
 نگارنده برای اینکه امروز از کتب و رسایل خود مهجور مانده از تعیین شاعری  
 منسلخ در این مثال نیز معذور است

( ۴ )

## عصر انتحال یا توارد

این عصر از اوایل قرن چهاردهم شروع شده و شاید با مشروطیت توأم  
 از يك بطن زاده اند در عرف بلافا معبر است باینکه شاعر منتحل معانی و الفاظ  
 و وزن و قافیه شاعر مبتدع را بدون تغییر بنام خود بکار برد و این عمل را متخصصین  
 فن فصاحت و بلاغت سرقت محض و مذموم خوانده اند و تسمیه آن بتوارد از باب  
 مراعات حفظ نزاکت است و گرنه وقوع اینگونه توارد را میتوان از محالات شمرد اینک  
 ما عصر حاضر را با انتحال یا توارد تخصص میدهیم از باب حمل حکم بر اکثر است  
 و گرنه چنانکه در عصر ابتداع ممکن است شاعر منتحل هم وجود داشته باشد در عصر انتحال  
 نیز وجود شاعر مبتدع مانعی ندارد و همین قسم است سایر اعصار ولی این الامکان من الوقوع

## مثال از عربی

عبدالله زیر وارد شد در مجلس معاویه و این دو بیت از قصیده معن ابن اوس  
 را بنام خویش بر خواند

اذا انت لم تصف اخاك وجدته      علی طرق الجران ان كان يعقل

ایر کب حدالسیف من ان تضیمه اذالم یکن عن شفرة السیف مزحل  
 خلاصه معنی این است ، که هر گاه تو با رفیق و برادر خود با ناصاف رفتار نکنی  
 اگر عاقل باشد از تو دوری میگزیند و بجهت فرار از عار بر تیزی شمشیر سوار میگردد  
 یعنی اقدام بجنگ و مرگ خواهد کرد هر گاه جز این اقدام چاره نداشته باشد :  
 معاویه بعد الله زییر گفت بعد از من تو بس نیگو شعر گفته اتفاقاً مجلس تمام  
 نشده معن ابن اوس در رسید و قصیده که شامل این دو بیت بود انشاء کرد  
 معاویه بعد الله زییر نگریسته و گفت آیا این اشعار را بنام خویش نخواندی  
 پاسخ داد که لفظ و معنی از معن ابن اوس است و چون برادر رضاعی من است  
 بعد از او من وارث خواهم بود

### مثال از پارسی

دلک مشغله غزل معروفی راز خواجه بنام خویش در مجلس ناصرالدین  
 شاه خواند گفتند این غزل را از خواجه دزدیده گفت نه چنین است بلکه  
 خواجه از من دزدیده گفتند تو در زمان خواجه نبودی گفت اگر بودم نمی  
 گذاشتم بدزدد اینک چون مادر بجهت انتحال واقعیم بیک مثال قناعت کردیم  
 و در شماره های آتیه پیش از این در تشریح هر یک از اعصار چهار گانه سخن خواهیم راند  
 ( وحید )

### ( آثار معاصرین )

#### بد آموز خویشتن سوز

بکنکاش دستوری اندر نهفت	جهاندار را این چنین راز گفت
چو آزرده از خشم جان کسی	نباید گز او باشی ایمن بسی
که آزرده دل یافت چون زینهار	بفرصت بر آرد ز جانت دمار



شنیدم گزاین گفت ناسودمند  
 بسی بر نیامد که گردان سپهر  
 بدآموزیش دامن جان گرفت  
 قضا را خداوند دیهم و تخت  
 بفرمود کنز پیش تخت بلند  
 چو سالی بر آمد بصد اشک و آه  
 که شاهاهرانچیم بود خواسته  
 ببخشش ز بند گرانم بر آر  
 بیامش فرستاد شاه بلند  
 بزندان درون تا ابد جای تست  
 شهنشاه را چون بد آموز شد  
 حدیثی است پاکیزه و دل بسند  
 که با پادشاهان بدآموزختن  
 بکس بد میاموز اگر بخردی

بخشم شه آمد بسی را گزند  
 زدستور بی مهر برداشت مهر  
 مکافات دهرش گریبان گرفت  
 بمکروهی از وی ییازرد سخت  
 بزندان کشیدندش بادت بند  
 برانگیخت از جای زینهار خواه  
 ترا باد با کنج آرا سته  
 ز زندان تنگم بده زینهار  
 که ما از تو آموختستیم بند  
 که این شیوه ما خود از رأی تست  
 بدآموزیش خانمان سوز شد  
 بکوش خرد همچو جان ارجمند  
 بود خرمن خویشتن سوختن  
 و گرنه مپرهیز جان از بدی  
 احمد اشتری

## جاء طلب

آیادر تشخیص هویت جاء طلب و مستغرق فکر بزرك منشی چه تصوری

در مخیله خودتان راه میدهد !!

ترجمه فوق قسمتی از مواعظ ( بوردالو ) واعظ و کشیش معروف فراسه در قرن  
 هفدهم مسیحی میباشد بوردالو علاوه بر مرتبه شهرت عمومی يك تقرب خاص در نزد سلطان